

قسمت اولی

کتاب مجمل التواریخ و القصص

مقاله ذیل مقدمه محققانه مفصلی است که دانشمند بزرگوار آقای بهار استاد دانشگاه تهران بر کتاب مجمل التواریخ که در کار چاپ و انتشار آن رنج میبرند نگاشته اند و ما درج آنرا پیش از انتشار کتاب از ایشان تقاضا کرده و اینک به نقل قسمتهائی از آن همت میکنیم،

نسخه این کتاب اوراق عکسی است که بتوسط علامه تحریر آقای محمد قزوینی دامت ایام افاضاته بفرمان وزارت فرهنگ از روی یک نسخه خطی محفوظ در کتابخانه ملی پاریس تحت نمره (فارسی ۶۲۰) عکس گرفته و بایران فرستاده شده است. بجزئیات نسخه اصل و تفاوت آن بانسخه عکسی و چگونگی این نسخه و نسخه اصل از طرف علامه قزوینی در مقدمه بسیار نفیس و دقیقی که بقلم خود در اول نسخه عکسی مرقوم داشته اند شرح داده شده تنها اینجا باید اضافه شود که اصل این نسخه آب افتاده و بیشتر صفحهای ضایع و خراب و ناخوان بوده و عکاسی هم بر این عیب چیزی افزوده است و بسا جایها که در عکس نگرفته و خیلی حواشی در صفحای بد بریده شده است، و چنانکه خود آقای قزوینی نوشته اند تصرفها و دستبرد های مصححی نادان هم بر اشکال و فساد عبارات و کلمات برافزوده است و بسبب عکس برداری از برای مصحح تشخیص این دستبردها و تصرفات بی معنی آسان نیست چنانکه مینویسند: «حدس زدن اصل آنها گاهی خالی از اشکال نیست در صورتیکه در اصل نسخه چنانکه گفتیم این اشکال بکلی مرتفع است...» و نیز در کلمات و اسامی و جملات اصل کتاب هم افتادگیها و تصحیحات عجیب و غریبی موجود است که تقریباً هیچ کتاب خطی قدیمی از آن خالی نیست و اشکال بزرگ دیگر آنکه

۱ - در شماره آینده ما افتخار انتشار این مقدمه نفیس را در مجله مهر خواهیم داشت، مگر اینکه کتاب مجمل التواریخ قبل از انتشار شماره ششم ما منتشر گردد.

این نسخه منحصر بفرد از کتب مختلف نقل و ترجمه شده، و چیزی که بتصحیح قسمت عمده کتاب همراهی کرد، تاریخ حمزه اصفهانی و تاریخ طبری بود که از سوء حظ کتاب حمزه نیز باینکه در برلین بطبع رسیده پر است از اغلاط و افتادگیها - و از ایندو کتاب که بگذریم دیگر کار دشوار مینمود، چه مآخذی که مؤلف از آنها نقل یا ترجمه کرده چنانکه بعد دیده خواهد شد از میان رفته یا تدارک آن دشوار است.

در سال تألیف (۵۲۰ هـ) و ترجمه حال مؤلف که از اسد آباد همدان است زیاده از آنچه آقای قزوینی تحقیق کرده و در مقدمه خودشان نوشته اند، چیزی بدست نیامد، جز آنکه گویا مؤلف در اصفهان نیز بوده و باهواز نیز گردش کرده است و شاید از جمله دیران سلاجقه بوده است زیرا زیاد از اصفهان بحث کرد و بیکبار هم آنرا بعبارت « حماها الله عن الآفات » دعا میفرستد .

کتابی که مؤلف از آنها نام برده است قسمتی را که آقای قزوینی استقصا کرده اند : اخبار بهمن ، اخبار لهراسف ... ، اخبار زریمان ... ، اخبار هندوان (مختصر مهابارتا) ، ادب الملوك ، پیروزنامه ، تاج التراجم ، تاریخ احمد بن ابی یعقوب بن واضح الکاتب ، تاریخ محمد بن جریر ، تاریخ حمزه اصفهانی ، دلایل القبله ، سکندر نامه ، سیر و فتوح سلطان سنجر که امیر معزی بنظم آورده ، سیر المعجم و سیر الملوك لابن المقفع ، شاهنامه فردوسی ، عجایب الدنیا ، عجایب العلوم ، فرامرز نامه ، قصه کوش پیل دندان ، کتاب اصفهان لحمزة بن الحسن ، کتاب اصفهان لعلی بن حمزة بن عمارة بن حمزة بن یسار ، کتاب الانساب ، کتاب السیر ، کتاب الفتوح ، کتاب المعارف (که علی التحقیق المعارف ابن قتیبه است) کتاب همدان ، گرشاسف نامه ، مجموعه بوسعید آبی (وهو الوزير ابوسعید منصور بن الحسن الآبی از

۱ - این اسکندر نامه ظاهراً همانست که امروز با تصرفات و اضافاتی دردست مردم مییابد که آنرا بدینچهری نسبت میدهند . نسخه دیگری از اسکندر نامه دیده شده است که ظاهراً قبل از قرن پنجم بفارسی نوشته شده و نسخه خطی نفیسی از آن در کتابخانه فاضل محترم آقای سعید نفیسی موجود است و مؤلف آن گویا معلوم نباشد .

۲ - گویا مراد فصاید مدیحی باشد که معزی در شرح غزوات و حروب سنجر گفته است ، ورنه تا امروز با آنکه بالنسبه آثار معزی بیش از شعرای دیگر سلاجقه دردست است اثری از کتاب مستغنی در سیر و فتوح سنجری پیدا نیست و در تذکره هاهم ذکری نشده است مگر بعدها پیدا شود .

وزرای دیالامه مؤلف شرالددر و تاریخ ری (وهمدان نامه ، انتهى ۰۰۰ و در اثناء کتاب فقیر نیز بچند کتاب دیگر برخورد ونام آنها از ایقرار است :

تاریخ بیهقی که بیشک همان تاریخ مروف ابوالفضل بیهقی است .

تاریخ یمینی که تاریخ یمینی تألیف عتبی باشد .

کتاب التاجی که صابی کرده است در اخبار دیالامه .

(کتاب التاجی فی اخبار الدولة الیدییه تألیف ابی اسحق ابراهیم بن هلال بن

ابراهیم بن زهرون الحرانی الصابی (۳۱۳-۳۸۴ هـ) صاحب رسائل ودیوان و کتاب اخبار

اهله ، و کتاب التاجی را گویند در زندان نوشته است ونام آن کتاب از لقب عضدالدوله که

تاج الملک بود اخذ شده است و این کتاب در دست نیست و جزء ثامن از تاریخ ابوالحسن

هلال بن المحسن بن ابراهیم الصابی نیره صابی مذکور که در تاریخ دیالامه و ظاهراً ذیلی است

بر تاریخ ثابت بن ستان موجود است و در آخر تاریخ الوزراء تألیف همو در بیروت بچاپ

رسیده است)

کتاب حمزه بن یعقوب بن وهب بن واضح که در احوال حضرت رسول بوده

(حاجی خلیفه کتابی بنام ریاض الانس الامام ابی سعید الحسن بن عبی الواعظ در موعظه و نصایح

نام میبرد و زمان او را تعیین نمیکند)

و چنانکه آقای فزونی اشاره فرموده اند ، تاریخ ابوعلی بلعمی را بلا تردید در

دست داشته است چه خود مؤلف گوید : « کتاب تواریخ محمد بن جریر الطبری رحمه الله

علیه که از تازی بیارسی کردست ابوعلی محمد بن محمد الوزیر البلعمی بفرمان امیر منصور بن

نوح السامانی که بر زبان ابی الحسن الفایق الخاصه یغام فرستاد در سنة اثنی و خمین و

ثلاثائه ، آج در ذکر نسب و سیاق یغامبران علیهم السلام خواندیم بدین صفحه ثبت کرده

باشد مجمل و مختصر » و خیلی جاها از تاریخ بلعمی عباراتی بعین نقل کرده است ، از

آن جمله در قصه گردانیدن کموت بومسلم که عبارات بلعمی بعین در این کتاب نقل

شده است .

در داستان جمشید و ضحاک مثل اینست که مطالب را بعینه از کتاب فارسی

قدیم تری که شاید از « شر ابوالمؤید » باشد بقول خود او ، نقل کرده است ، و عبارت

این فصل بنظر قدیمی تر میآید و بی اندازه بنثر های آغاز تاریخ سیستان که آنهم ظاهراً

از گرشا-پنامه منشور ابوالمؤید نقل شده باشد شبیه است ، و هر چند مؤلف چنانکه خواهیم

گفت ، خود او هم شر خود را بهمان روش پیش گرفته است لیکن باز تفاوت تقلید از اصل

بخوبی پیداست .

سیاق کتاب

نظر باینکه مؤلف مجمل التواریخ از منابع مختلف و کتب متفرق کتاب خود را گرد آورده است ، توانسته است آنرا یکنواخت و

یکدست سازد ، مانند آنست که فهرست های بی در پی برای کتاب خود قرار داده باشد ولی بالاخره تا بآخر کتاب بهمین طریق پایان برده است — و بقول خودش با آنکه سعی کرده است که کتاب او « اندام اندام برود » معذک باز کتاب او اندام اندام رفته است ؛ مثلاً در مورد پادشاهان عجم یکی در باب ثالث ذکر کرده — جای دیگر در باب ثامن شرحی آورده و باز در باب ناسم شرحی دیگر شمرده و آنرا سه فصل قسمت کرده و در هر فصلی از نو پادشاهان عجم را یاد کرده و در فصل سوم باز روایت حمزه — الاصفهانی را تجدید نموده است سپس در باب عاشر روزگار هر پادشاه و اینکه کدام پیغمبر در آن زمان بود و مبارزان و معروفان آن عهد چه کسان بوده اند ، شرحی تجدید مصلح کرده است ، آنگاه باز در باب حادی عشر لقب پادشاهان عجم را نوشته است و بالاخره در باب الثانی والعشرون نوایس و دخمه پادشاهان مذکور را یاد نموده است — در صورتی که بایستی تمام این احوال را در یک باب ذکر مینمود تا خواننده بهره تمام برده و مؤلف هم مجبور بتکرار اسامی نمیشد — و این سیاق را از حمزه اصفهانی تقلید کرده است و تاریخ حمزه هم تقریباً بر همین منوالست .

این کتاب در زمانی نوشته شده است که هنوز سبک

سبک انشاء کتاب

انشای ساده دری دست نخورده و با تکلفات صنفی

عرب آمیختگی بهم نرسانیده است و از سادگی و ایجاز و عدم وجود مترادفات و موازنه و سجع هنوز برکنار است ، و مفردات یا جملات تمثیلی یا ترکیبات لفظی عربی در آن راه نیافته است . ولی از تطوری که طبیعی زمانست برکنار نمانده و اینجا مختصر اشارتی بدان میشود ،

بهاء تأکید — برسر افعال بفرآوانی بلعی و تاریخ سیستان و سایر کتب قدیتر نیست ، لیکن باز از آن خالی نیست ، ولی بهاء تأکید برسر افعال نفی بظایت نادر است و گویا جز در دو سه موضع که « برود » و « بنماند » آورده نیامده باشد و برسر فعل نهی مخاطب (چون : بمر و — بکنید) هیچ در نیامده است و برسر اسامی هم بندرت دیده میشود چنانکه خواهد آمد .

اندر — این کلمه رو بضعف نهاده و به (در) تبدیل یافته است ، معذک از میان رفته و باز در هر صفحه چند جای چه قبل از اسامی و چه بعد از آن بکار رفته است

و گاهی در آن باب مانند تاریخ سیستان افراطی شده است که میسراند از جای دیگر عبارت بعینه نقل گردیده است .

در — بجای اندر مستعمل است و بعد از اسامی مضاف به (با) من باب تأکید نیز فراوان میآید .

بر — علامت مفعول که درنثر طبری و زادالمسافر ناصر خسرو و غالب نثرهای قدیم فراوان استعمال میشده است درین کتاب کمتر مورد استعمال یافته و در تاریخ سیستان هم به مراتب کمتر این کلمه بکار برده شده است .

فرا و فرو و فراز — باندازه طبری و تاریخ سیستان در ترکیبها استعمال نشده و نادر است .

را — علامت مفعول به و علامت اختصاص (مفعول له) و را های زاید یا مفعول بواسطه بکثرت کتب قدیم خاصه تاریخ سیستان نیست ، اما کم هم نیست چنانکه خواهد آمد .

یا — یا های شرطی و تمنی و استراری یا تردیدی (که در مورد گزاردن خواب آید) هریک بجای خود استعمال شده است ولی وفور ندارد .

اگر — بمعنی (یا) چند بار دیده شده است - چنانکه خواهیم گفت - و نیز جمله های شرطی مخصوص تر قدیم هم در چندین مورد دیده شده است ، منجمله : « بلیناس گفت اگر همین ساعت بیرون روی و اگر نه افسونی کنم که نا چیز گردی ! » و « سیط گفت اگر خراج بدهید والا زن و فرزند شما برده کنم » و « اگر نه آستی که برسول کشتن واجب نیست و اگر نه من شما را کشتن فرمودی » که در مواردی مانند مثال اول میگویند : « باید همین ساعت بیرون روی و اگر نه افسونی کنیم . . . » و در مانند مثال دوم گویند : باید خراج بدهید والا . . . و در مثال سوم (اگر نه) را در قسمت ثانی با (اگر نه آستی) را در قسمت اول جمله حذف میکنند .

جمله های معترضه و حشو های فبیح فراوان دارد که ذکر آنها سبب درازی کلام خواهد بود و شاهد را مثالی کافیت ، در سب مرگ هادی عباسی گوید : « گویند کنیزکی از آن هادی طبقی لوزینه زهر آلود بدیگر کنیزک فرستاد تا او را بکشد ، بر شک ، چون هادی بدید پیش خواست و یکی لوزینه از آن بخورد و میوه نیز گویند و برود ! » **ییداست که جمله : « و میوه نیز گویند »** چه حشو فبیح و بیبزه ایست و درست مخالف آف حشو هایست که صاحب عباد گوید : « از حشولوزینغ شیرین تر است » و مراد مؤلف آن

است که هادی از آن لوزینه بخورد و ببرد و بعضی نیز گویند ککیزک میوه ای بفرستاد - بطرفی که مذکور گشت و هادی از آن میوه بخورد و ببرد ...!

خصایص نحوی و صرفی ضمائر - گاهی ضمیر های پیوسته را جدا نوشته است مانند «من امیر شما ام ، شما مؤمنین اید ، در جهان اند ...» و غیره که امروز این ضمائر را پیوسته نویسند و گویند : امیر شمایم - شما مؤمنید - در جهانند ، و درپهلوی نیز ضمائر : **هوهم** (= ام) ، **هوھی** (= ای) ، **هوهد** (= ..) ، **هوهمیم** (- ایم) ، **هوهمید** (اید) ، **هوهمند** (- اند) جدا از فعل نوشته میشده است .

و نیز در این کتاب و در تاریخ سیستان ، گاهی ضمیر مفرد مقایب را از روی احترام بصیغه جمع میآورد - و میتوان احتمال داد که این معنی از تصرفات کاتب باشد . گاهی حرف اشاره یا موصول را که باید (آن) بیآورد ضمیر منفصل او آورده است ، مثال : «بیت کنید اورا که درین عهد است» بجای : آنرا که درین عهد است یعنی کسی را ... و گاهی ضمیر (او) برای غیر ذوی العقول ، مانند : «اندر او نام او یشرب بوده است» و در سایر کتب قدیم هم دیده شده است .

گاهی نیز ضمیرهای زاید آورده است ، مثال : «و مؤیدالدوله را مدت پادشاهی او هفت سال بود ...» و گاهی در موازیکه فارسیان ضمیر جمع را مفرد آورند جمع آورده چون : «و اورا سی واند پسر بودند که بحرب ارجاسف در کشته شدند» که بفارسی گویند : «اورا سی واند پسر بود که ... کشته شدند ، چه فعل (بود) در اینجا تعلق بگشتاسپ دارد که مفرد است و مثل آنست که گفته باشیم : گشتاسپ سی واند پسر داشت ، ولی در جای دیگر باز همین ضمیر را مفرد آورده است .

اضافه یاء خطاب در امر حاضر ، مثال : « ملک رسول را گفت ... فلان اسقف را بگوئی تا با ما یار گردد و مردمان را بمسلمانی خوانیم» .

ضمیر شمیم متصل - این ضمیر که گاهی اضافی و گاه بعد از فعل ضمیر معنوی است درین کتاب در موردثانی زاید استعمال شده است ، چنانکه گویند : «دیغامبر را

۱ - از اینجا ببعد نویسنده دانشمند بحث مفصلی در باب استعمال لغات در کتاب

محل التواریخ آورده اند که از نظر تفصیل از حوصله صفحات مجله خارج است و ما خوانندگان خودرا باستفاده از متن مقدمه آقای بهار بر کتاب نامبرده پس از انتشار آن میخوانیم .

هدیها فرستادش با پسر خویش ...» و ابن ضمیر زاید در اشعار متقدمان خاصه شاهنامه هم آمده است ، منجمله گوید :

گرفتش فش و یال اسب سیاه زخون لعل شد خاک آورد گاه .

و امروز هم در لهجه طهرانیان و نواحی آن ابن ضمیر زاید استعمال میشود چنانکه گویند : «فلانی گفتش بمن و رفتش» یعنی بمن گفت و رفت .

دیگر استعمال ضمیر منفصل (ما) بجای خود . مثال : «من در کتبهای ما خوانده‌ام

و ضمیر (وی) بجای (خویش) مثال : «منصور دلش از هاشمیه سرد گشت و کوفه ...» و خواست که وی را جائی بسازد» یعنی خواست که از برای خویش جائی بسازد ...

دیگر : جمعهای فارسی بر عربی : مانند نصریان در مورد (نصریه) و امامان

و متقدمان و امثال ذلک و جمعهای فارسی بر جمعهای عربی چون : منوکان ، عجایبها ، آثارها ، مکرر بر مکرر و گاهی جمعهای شاذ مانند (وجوهان) بمعنی اشراف .

دیگر : در جمله‌های معطوفه فعل معطوف بفعل جمع یا متکلم وحده را مفرد

آورده است ، مثال : «همه عرب بمسلمانی باز گشتند و صدقات از همه قبایل بیاورد» مثال : «پس بوئی برخاست و خال بهاءالدوله با وی یار شد و طایم از سریر بکشیدند و گوشش بیریدند و باز داشت» و در سایر موارد فعل آخر را بصیغه حال ذکر نموده است مانند : «غالب ظن من آنست که اندر مطامع بسیار کتابها جدی تمامتر نموده ام و احتیاطی بلیغ اندر آن بجای آورده» و ابن روش مستعمل بوده است ، چه در شعر و چه در نظم .

دیگر : کلمه (را) که از علایم مفعول به و مفعول له است ، بکثرت در

قدیم استعمال نشده ولی از شعر ازمینه بعد زیاده‌تر بکار رفته است . از آنجمله در شعر قدیم هر جا که اسم یا صفت اسمی در جمله‌ای مفعول واقع شود و آن اسم عطف بیان یا بدلی داشته باشد هم بعد از اسم یا صفت مذکور علامت مفعول گذاشته میشود و هم بعد از معطوف یا بدل آن ؛ مثال از خود این کتاب : «سعد ، برادر زاده را - هاشم بن عبته بن وقاص را - از پس یزدجرد بفرستاد» که کتب قدیم از این قبیل مملو است .

اما در این کتاب این معنی رعایت نشده است مگر بنادر و در اکثر مواضع (را) معطوف را حذف کرده است ، مثال : منوچهر برخاست و بزندگان آفریدون هر دو عم را بکشت - سلم و تور - بخون ایرج» که بایستی میگفت : هر دو عم را بکشت سلم

و تور را ...

و نیز کلمه (راه تخصیصی) به معنی «از - به» و «برای» و گاهی بدون ضرورت و زاید استعمال شده است ، مثال از معنی اول : «طعم را ازیس بیغامیر بیاید» یعنی : از طعم . دیگر : «یس شب را بسر سر آن کوه آتشی پیدا گشت» یعنی : بشب . دیگر : «برادران جمع شدند و (آن سنگت) هر کس خویشان را خواست» یعنی برای خویشان

مثال راهای زایده : «اردشیر را اندرین مدت بسیاری پادشاهان را قهر کرد» - «تا اسپار کشته شد بر دست مرد اویج» - «خدای تعالی بارانی بفرستادو آن چانوران سیراب شدند» - «بعداز آن که مریم عیسی را از وی جدا شد» که تمام این راها زاید و بیورد است و در اثر یا نظم قدیم هم بندرت از این جنس دیده میشود . و گاهی راه علامت مفعول له با ذکر ضمیر منضیل استعمال شده است ، چون : «مؤیدالدوله را مدت پادشاهی او هفت سال بود» - «و اورا اندرین مدت سبید و اند سال از عمر او گذشته بود» .

دیگر : حرف باء تأکید است که برسر افعال در می آمده است ، مثال : «عمروبن اللیث بحجره باز داشته بود و در سخت بکرده» یعنی محکم بسته شده . و درین کتاب این حروف بفرادانی تاریخ بلعی و سایر کتب ثر قدیم بر سر افعال در نیامده لیکن کم هم نیست و از ترهای قرون بعد زیاد تر است ، اما بر سر فعلهای نفی مانند «تا کتاب اندام بنرود» زیاده از یک دو مورد نیامده است و برافعال نهی و جحد نیز هیچ دیده نشده و بر سر اسامی (از قبیل باء تأکید مقداری و شماری) (جز دره وارد اضافی مانند «بزمین» و «باسمانی» و غیره) نیز جز در دو مورد بنظر نرسید ، مثال : «ابو دوانیق از آن خواندندش یعنی بدانق گفتی» ، مثال « من یک حاجت آمده بودم اما مسئله بگردید و حاجت بشد» ، دیگر باء مصاحبت مثال : «مسترشد مردی نیکو روی بود و بشکوه ...» و یکجا هم باء تأکید را برسر علامت استمرار در آورده چون : «بی باید گذشتن» یعنی می بیاید .

۱ - این بار فرهنگ نویسان باء زینت نامیده اند و بعضی فضلا آنرا باء زائده ضبط کرده اند ، و چون میدانیم که در کلام حرفی زاید یا من باب زینت معنی ندارد و هیچ حرفی از فایده خالی نیست و بعلاوه در موارد و بسیار خاصه در افعال نفی و نهی و حجه می بینیم که این (با) مفید معنی تأکید است لذا نام آنرا باء تأکید نهادند بعقبه حقیر راجح است .

دیگر ، کلمه (تا) در ابتدای جملات و متمم جمله که در تاریخ سیستان بسیار زیاد و در طبری هم تا اندازه ای آمده است در این کتاب بسیار گسست ، مگر در قسمتی از فصول اولیه کتاب که گویا نقل بیبارت از جای دیگر باشد-مثلاً: «تأیر آخرکی شکن بدست ترکان گرفتار شد . . . تا گویو را بفرستاد ، تا بعد از هفت سال . . . خسرو را یافت تا بعد حالها بی کشتی بیچون بگذشتند . . .»

دیگر : حذف باء ظرفیت از سر اسامی که از اختصاصات عصر مؤلف است و شعرا هم آنرا خاصه که بعد از اسم مضاف بپاء کلمه «در» یا «اندر» یا «اندرون» یا «باز» باشد گاهی حذف میکردند ، و بجای بشهر اندر شد - اندر شهر اندر و عوض بگیتی اندرون - گیتی اندرون میگفته‌اند ، و مرحوم ادیب پیشاوری هم این قاعده را زیاد در اشعار خود بکار برده است . و در این کتاب یکبار این حذف دیده شد ، مثال : «ابوالفوارس بغداد باز آمده بود بیادشاهی» یعنی : باز بغداد آمده بود ، که معنی آنست که بار دیگر بغداد باز گشته بود .

دیگر ، استعمال یا های تمنی و ترجی و شرطی و یای مطبعی و یائی که در مورد خواب دیدن آورند ، که هر کدام بقاعده قدیم استعمال شده است و ذکر آنها موجب اطنابست و فقط در ذکر خواب دیدن بخت نصر این فعل را استعمال نکرده است ، چنانکه گوید ، «دانیال گفت صورتی دیدی که سرش در آسمان و پایش در زمین بود» و چون در عبارت افتادگی دارد ، شاید پاء آن حذف شده باشد زیرا در مورد دیگر که ذکر می‌از خواب دیدن بیان آورده است ، فعل مخصوص را بکار برده ، مثال : « تو بخواب دیدی که درختی بسیار شاخ سر اندر آسمانی کشیده بودی . . . پس فرشته از آسمان فرود آمدی و شاخها بریدن گرفتی تا آواز آمدی که بهری بگذار پس تیشه بستندی . . . الخ» و فعل های : کردمانی و کردتانی و کردتی و کردیت در این کتاب نیست . . .»

فوائد این کتاب از لحاظ علمی و تاریخی بسیارست ، و از این

مزایا و فوائد

حیث که حاوی مطالبی است که در کتب دیگر نمیتوان آنرا بدست آورد ، تاریخ بیتهمی و تاریخ سیستان شایسته است ، که اگر این دوسه

این کتاب

کتاب که نسخهای آن نایاب بلکه مجمل و تاریخ سیستان منحصر بفرد بوده اند ، از میان میرفت ، عالم علم تاریخ چیزهایی را گم میکرد که یافتن آن دیگر ممکن نبود ، و علامه

۱ - دنبال این مقال در باب خلاف قاعده هائی که نویسنده کتاب مرتکب

شده و یا اشتباهائی که در ترجمه کرده است و نیز در باب رسم الخط کتاب بجهتای گرانهای شده است که ما خوانندگان خود را با استفاده از آن هنگام انتشار کتاب راهنمایی میکنیم ، (مهر)

قزوینی از جنبه تاریخی مزایای این کتاب را بدرستی و کما هو حقّه در مقدمه نسخه عکسی بیان کرده اند و ما را زیاده بر آن استقصائی نیست .

یکی از مزایای این کتاب طرز و سبک انشای آنست و میتوان این کتب را یکی از کتب فصیح و جزیل نثر فارسی شمرده آنرا یکی از حلقهای متنقن و استوار سلسله تطور نثر فارسی قرار داد .

مزیت دیگری که دارد آوردن لغات و عبارات قدیم پهلوی است که جز در بعضی از کتب ادبی و تواریخ عربی در جای دیگر خاصه در کتب فارسی ابدأ اشاره بدانها نشده است ، و آن عبارتست از یکی دو فقره شعر و چند نام و لقب که ذکر آنها در اینجا بیفایده نیست ؛

(۱) شعر مربوط بسکه های چهار آزادست که در باره آن گوید :

« اندر عهد خویش بفرمود که بر نقش زر و درم نوشتند ؛

بخور بانوی جهان هزار سال نووزو مهرگان

که بعقیده حقیر این عبارت دو فرد شعر هجائی (برابر دو مصراع عروضی) است بوزن هشت هجائی که از اوزان متداول زمان قدیم بوده و اصل آن نیز چنین بوده است :

« اندر عهد خویش بفرمود که بر نقش زر و درم نوشتند ؛

بخوری بانوی جهان هزار نوروز و مهرگان

که با اضافه (بای خطاب) که مفاد دعا بشعر می بخشد و با حذف (سال) که در قسمت دوم زاید است ، درست دو بیت هشت هجائی با قافیه از آن بیرون میآید ، و شاید از شعرهای زمان ساسانیان و مربوط یکی از بانوان ساسانی باشد .

(۲) چهار بیت هجائی (برابر دو بیت عروضی) که ترانه ایست در وصف همدان گفته شده است و «ساروق» در این ابیات نام قلعه و اراک شهر همدان بوده است چنانکه ابن الفقیه در صفحه ۱۲۹ سطر ۱۰ آنرا «ساروق» نام برده و یاقوت نیز در جلد ۸ صفحه ۴۷۳ گوید نام آن سارو و معرب آن ساروق بوده است و مؤلف گوید :

« در همدان نامه که عبدالرحمن بن عیسی الکاتب الهمدانی کرده است آورده است یکی با الفاظ پهلوی که :

سارو چه کرد بهمن کمر بست
دارا [ی] دارا گردا هم آورد

۱ - در مقاله «شعر در ایران» شماره سوم مجله مهر سال پنجم ، آرشاعر هفت هجائی دانسته بودیم و ظاهراً هشت هجائی است .

۲ - ظاهراً اصل چنین برده است : «دارای دارایان» که با قرائت مخفف یاء اضافه درست پنج هجا میشود و از طرز تلفظ این نام در زبان پهنوی (دارای دارایان) هم تحطی نشده است .

و این کلمات بهای حجت است بهلوی گویان را همچنانک عرب را شعرنازی و اگرچه مؤلف کتاب این شعر و شعر مربوط بهای چهره آزاد را بطریق تتر و در ضمن سطور ثبت کرده است ، لیکن معلوم است که این عبارات شعر است و تتر نیست . خاصه ترانه (سارو) که علاوه بر اطلاق لفظ (بهلوی) بر آن که از مختصات اشعار و در کتب متفرقه عربی و فارسی آنها را (فهلوی) و جمع آنرا (فهلویات) نویسند ، ما با وزن این اشعار هم آشنائی داریم ، و آن نوعی از اشعار قدیم است ، و این همان وزنی است که اشعار کردی تاکنون هم بهمان وزن گفته میشود . وقطعه کردی اورامان که گویند در کردستان بخط بهلوی کشف شده نیز بهمین وزن است و این قطعه برده هجاست که در هجای پنجم سکوت پیدا میشود (فعلن مفعولن ، فعلن مفعولن) و در لغت اول بناسبت درآمد آهنگ يك هجا حذف شده است .

۱ - رجوع کن بمقاله شعر در ایران - سال ۵ شماره ۵ مجله مهر . از قدیم هرچه شعر کردی دیده شده همه بهمین وزن بوده ، و امروز هم تمام ترانهها و غزلیات و قصائد و مثنویات کردی باین وزن است - از آنجمله تمام دیوان (ملا پریشان) که یکی از عرفای شیعه کرد و اسانید شعرای این طایفه بوده است بهمین وزن است و این وزن را خوانندگان کرد هم در ضمن آواز و ادای آهنگ بکار میبرند و هم در ترانه و تصنیف آنرا میخوانند ، و شعر متن دلیلی دیگر است که این آهنگ و وزن از آهنگهای قدیمی ایرانی است و اختصاصی که تا کنون بگردان داشت فرضی یش نبوده است ، چیزی که هست میتوان آنرا اوزان غربی ایران و مملکت (ماد) و مختصر بدانجا دانست .